

از: عباس مهاجرانی



انسان کامل بود و کمال او در اعتدال اخلاقی اش تجلی کرد و بساین سبب او مقتدای راستین برای همه کسانی است که میخواهند بمرحله کمال انسانی نزدیک شوند. حق تعالی فرمود:

«لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً ۱» .

موجودات عالم حس و طبع هر کدام دارای کمالات نوعی مخصوص بخود هستند که در اثر حرکت و تربیت تدریجی ممکن است آن کمالات در آنها فعلیت و تحقق یافته و کامل گردند . یک درخت سیب یا یک اسب یا یک کبوتر اگر همه صفات و آثار و قوای موجود در آنها بروز و ظهور پیدا کند درخت کامل و اسب کامل و کبوتر کامل خواهند بود . انسان هم نوعی از انواع است و ناچار کمال خاص نوعی برای او هست و نیز ضرورت دارد فرد یا افرادی از این نوع بمرحله کمال واقعی انسانی برسند تا نمونه و مثل اعلی و یا بتعبیر دیگر مقتدای



سایر افراد باشند که از نقص بسوی کمال رو کرده و در حرکت اند .
 انسان گرفتار به نقص های اخلاقی و فردی که که کمالات او زنده نشده و فعلیت نیافته اند
 باید نمونه ای از کمال نوعی خود را به بیند و سپس پاخود برانگیخته شود و جوای کمال
 گردد و یادگیری او را بدعوت و ترغیب و تشویق بسوی کمال متوجه سازد . آن نمونه
 کامل حتماً باید یکفرد انسانی باشد نه فرشته و ملک . به انسان نمی توان گفت تو باید بنگری که
 ملائکه چگونه اند و بکوشی تا چون آنها شوی . جبرائیل را نمی شود بعنوان نمونه کمال بانسان
 ارائه داد زیرا از یک جنس و از یک نوع نیستند و در وجود ملائکه نهادها و خصائص با
 نهادها و خصائص وجود انسان متفاوت و متباین اند .

فرشته عشق چه داند که چیست قصه مخوان
 بخواه جام و شرابی بخاک آدم ریز
 ملائکه ترکیبی پیچیده از عقل و شهوت چون انسان ندارند و در وجود آنها نوازع
 و قوای متضاد نهفته نیست .

بت پرستان چون دعوت پیغمبر را شنیدند گفتند : چگونه شد که خداوند تورا برای
 هدایت ما فرستاد ؟ و چرا از فرشتگان ، فردی را مأموریت نداد ؟ حقتعالی فرمود : اگر از
 فرشتگان نیز یکی را میفرستادیم حتماً او را بصورت مردی قرار داده و لباسی چون لباس شما
 براو می پوشانیدیم .

«ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون»^۱

محمدصلی الله علیه وآله بشری بود با همه نیازها و غرائز عادی یک انسان و از مادر تولد
 یافت و همه خصوصیات طبیعی بشری را همراه داشت ، اما اثر اعتدال اخلاقی و تسلط بر نفس
 حتی قبل از رسیدن بمقام نبوت در زندگی او مشهود بود ، و باصانت و عدالت آنچنان شناخته
 شد که بت پرستان امانات و دعاوی و مخاصمات خود را برای حفظ و حل و فصل نزد او
 می بردند «کان يتحاكم الي رسول الله في الجاهلية قبل الاسلام» لکن در آزمان مأمور بدعوت نبود
 و با حفظ الهی بتنهائی سالک راه کمال بود و از لحظه بعثت به بعد که در مقام دعوت برآمد
 و ارتباط و حشر او با مردم محیط خود روزافزون شد هر روز قدرت اخلاقی و کمالات انسانی
 او تجلی بیشتر داشت تا حدی که وحی الهی اخلاق و کمال معنوی او را ستود و حقتعالی
 گفت : وانك لعلى خلق عظيم^۲

۱ - سورة انعام آية ۹

۲ - سورة القلم آية ۴ .



«علی علیه السلام» فرمود: ان الله سبحانه ادب نبیه (ص) بقوله: خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین . فلما علم انه قد تادب قال له: و انک لعلی خلق عظیم ، فلما استحکم من رسولہ ما احب قال : ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا (۱)

خداوند پیغمبرش را باین دستور ادب آموخت که: عفو را پیش گیر و آنچه که نیک است امر کن و از جاهلان روی بگردان (از سخن آنها مرنج و درصدد انتقام برمیآ) و چون دانست که محمد باین ادب الهی متادب گشته باو فرمود: و تودارای خلق بزرگ و عظیم هستی . و چون حضرت حق آنچه را که دوست داشت در وجود پیغمبرش بصورتی مستحکم دید در خطاب بمردم فرمود: آنچه را که پیغمبر برای شما آورد بگیرید و آنچه که فرمان میدهد عمل کنید ، و از هر چه شما را نهی میکند دست باز دارید .

و این دستور الهی باین معنا است که محمد فرد بحقیقت کامل نوع انسان است و آنچه را که او میکند حق و صواب است و از افراط و تفریط بدور ، و جویندگان کمال و طالبان حقیقت باید باو اقتداء کنند .

و آنچه که بیشتر قابل ملاحظه و درخور دقت است این است که «محمد صلی الله علیه و آله» بهیچ وجه رنگ محیط خانواده خود و شهرمکه را نگرفت، و حتی قبل از سن بلوغ نشان داد که همانند قوم خود فکر نمیکنند و آنچه را که آنها مقدس میدانند او مقدس نمی شمارد. محمد (ص) دوازدهساله بود که همراه عموی خود «ابوطالب» بسفر شام رفت ، درین راه او و همراهانش با راهی بنام «بحیری» ملاقات کردند ، آن را هب از محمد دوازدهساله خواش کرد بسئالات او جواب دهد و او را به «لات» و «عزی» دویت معروف عرب که بانها سوگند یاد می شد، سوگند داد که پاسخ ها را بدرستی و صواب دهد محمد (ص) به راهب گفت: مرا باین دویت سوگند مده که در عمر خود از هیچ چیز باندازه لات و عزی نفرت نداشته ام (۲) بپسودن راهی جز راه همه مردم اجتماع کارآسانی نیست ، و اگر کسی بخواهد همه مردم را از راهی که میروند باز دارد و براهی که خود می رود برگرداند کار مشکل تر و پیروزی دشوارتر است ، و محمد صلی الله علیه و آله این کار را کرد ، فساد را بصلاح و شررا بخیر و شرک را بتوحید و اختلاف را بوحدت تبدیل کرد . نه تنها از طریق دعوت و سخن بلکه از طریق عمل و روش و ایمان و اعتقاد براه و سلوکی که داشت . او همه چیز را عوض کرد

۱ - ملحقات نهج البلاغه ابن ابی الحدید . جلد چهارم طبع مصر .

۲ - سیره ابن هشام ج ۱ - ص ۱۸۲



و مظاهر عقیده را تغییر داد ، بت ها را از مراکز خود جدا کرد و باصل و مبده شان که زمین بود برگرداند و آنها را در ردیف سایر سنگها قرار داد و افکار و ارواح مردم را که بآن سنگها متصل و بسته بود آزاد کرد و باسمانها پیوند داد و خلق قوی و روش ستوده او این همه مشکل را بتأیید خدا آسان و هموار میکرد . برای آشنائی بیشتر با اخلاق و سیره رسول خدا در درجه اول باید قرآن را شناخت زیرا سلوک آن حضرت از قرآن منبعت شده و از هدایات الهی سرچشمه میگرفت ، مردی از عائشه همسر رسول (ص) پرسید : خلق پیغمبر چگونه بود ؟ در جواب گفت : کان خلق رسول الله القرآن . خلق پیغمبر قرآن بود ، یعنی از سبانی خیر و کرائم اخلاق هر آنچه که در قرآن آمده ، در وجود پیغمبر متجلی بود و چنان بود که می بینی خداوند او را ستوده و «انک لعلی خلق عظیم» را در حق او نازل کرده است و در درجه دوم اخلاق و وصف پیغمبر را باید از زبان اصحاب نزدیک و یاران هم صحبتش شنید .

تنی چند از اصحاب او حضرتش را وصف کرده اند ، از آن جمله «هنداین ابی هاله تمیمی» است که دائی (خال) «حسین علیهما السلام» و برادر «فاطمه علیها سلام» از طرف مادر بود . و دیگری «انس بن مالک» است که سالیان متمادی پیغمبر را خدمت میکرد ، لکن صاف ترین سرچشمه و گواراترین منبع برای شناخت سیره و اخلاق رسول خدا بعد از قرآن «علی بن ابیطالب» است که نعمت هم صحبتی با رسول خدا از پنج سالگی نصیب او شده بود .

«این هشام» در کتاب «السیره النبویه» میگوید :

«وکان مما انعم الله به علی علی بن ابیطالب رضی الله عنه انه کان فی حجر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قبل الاسلام .»

از نعمت های اختصاصی خدا بر «علی بن ابیطالب» یکی این بود که او قبل از اسلام در دامن تربیت رسول خدا قرار گرفت ، بنابراین بهتر آنست که با گوشه ای از اخلاق و آداب پیغمبر از زبان «علی» (ع) آشنا شویم .

«حسین علیه السلام» از پدرش «علی (ع)» پرسید : رسول خدا در خانه و زندگی چگونه بود ؟ فرمود او وقتی بمنزل خود میرفت ، وقت خود را سه قسمت میکرد : یک جزء را برای خدا قرار میداد و یک جزء را برای خود و یک جزء را بخانواده اش اختصاص میداد . و آن جزء را که برای خود قرار میداد باز در اختیار مردم می نهاد و بآنها اجازه میداد که بیایند و او را به بینند ، و سیره او در اذن به مردم چنین بود که اهل فضل را مقدم میداشت و نخست آنها را می پذیرفت . بعضی از آنها یک حاجت و بعضی دو حاجت یا بیشتر داشتند ، پیغمبر بکار آنها می پرداخت و هر یک را بهر کاری که امورشان را اصلاح کند و آنها



را از مراجعۀ بمردم بی نیاز کند مشغول میکرد و آنچه را که تذکرش لازم بود بآنها تذکر میداد و میفرمود «حاضران سخن مرا بغائبان برسانند» بعد بان دسته از اهل فضل میفرمود : « حرف و حاجت محتاجان را بمن برسانید زیرا اگر کسی حاجت حاجتمندی را که دسترسی بمرکز قدرت ندارد بصاحب قدرت برساند خداوند قدمهای او را در روز قیامت ثابت و استوار میدارد . »

در محضر او جز این گفتگویی نبود و از هیچکس جز آنرا نمی پذیرفت . اهل فضل بزیارت او می آمدند و تاجیزی نمی پوشیدند بیرون نمی شدند یعنی حتماً بهره ای از علم می گرفتند و از خانه بیرون می شدند درحالتی که خود بهدایت آنحضرت فقیهان و سبیلان راه شده بودند حسین گوید باردیگر از پدرم علی (ع) پرسیدم رفتار پیغمبر در خارج چگونه بود ؟ پاسخ داد : پیغمبر باینکه سکوت کند بیشتر علاقه داشت تا تکلم کند و لذا جز بآنچه که ضرورت داشت و لازم بود سخن نمی گفت . او در بین دلها الفت میانداخت ، مردم را بهم نزدیک میکرد و آنها را از تفرقه و نفرت از هم باز میداشت ، مردم قبیله ها نزد او می آمدند و او بزرگ و عزیز هر قومی را احترام میکرد و ریاست و امارت آن قبیله را باو میداد ، مردم را همیشه از فتنه و آشوب برحذر میداشت و خود بی آنکه چهره باز و اخلاق نیک را از مردم دریغ کند از فتنه آنها برحذر بود .

همیشه از مردم در باره آنچه که در اجتماع میگذرد و آنچه که وجود دارد پرسش میکرد و آنچه را که خوب و پسندیده بود تقویت و تحسین میکرد و آنچه را که زشت بود تقبیح کرده و خوار میداشت . همیشه باعتدال اخلاقی باقی بود و اختلاف رأی و دگرگونی اخلاق نداشت ، از ترس اینکه مردم بغفلت بیفتند خود هیچگاه غافل نمی ماند و پیوسته در نزد او وسیله صلاح هرامری از امور آماده بود و برای هرکاری سلاح مخصوص داشت . دائماً بآنچه که حق بود عمل میکرد نه کمتر و نه بالاتر از حق . آنها که با او معاشرت داشتند نیکان جامعه بودند و برتر از همه در نزد او عظیم بود که با مردم گذشت و فداکاری زیادتر داشته باشد . پرسیدم مجلس رسول خدا چگونه بود ؟

فرمود : او بهنگام نشستن و برخاستن خدا را یاد میکرد ، و هیچ نقطه و محلی را برای نشستن خود اختصاص نمیداد ، و چون بمجلسی وارد می شد در آخر آن مجلس می نشست و از مردم نیز میخواست که چنین باشند . با هر یک از اهل مجلس بنوبه خود حرف میزد و بهر یک اسقلالاً عنایتی میفرمود تا کسی نپندارد که دیگری در نزد پیغمبر گرامی تر از او است .



هر که با او می‌نشست یا درباره حاجتی با او بگفتگو درمیآمد پیغمبر آنقدر صبر و مدارا نشان میداد تا آنطرف، خدا حافظی کند و برود و رسول خود سبقت در جدا شدن نمیکرد .
و چون کسی از او حاجتی میخواست اگر برآوردنش برای پیغمبر مقدور بود برمی‌آورد و گرنه با سخنی نرم و بیانی سهل او را برمی‌گرداند .

مردم با خلاق و بزرگواری و آسان‌گیری او خو کرده بودند و او برای آنها مانند پدری مهربان بود ، و همه مردم در مقام حق نزد پیغمبر یکسان بودند . حق را برای همه میخواست و آنرا درباره همه اجراء می‌کرد . مجلس او مجلس بردباری و حیاء و صبر و امانت بود . صداها در مجلس او بلند نبود و در محضرش قیل و قال راه نمی‌افتاد و بشخصیت و احترام کسی اهانت نمی‌شد و لغزش‌های کسی در آنجا بازگو نمی‌شد (۱) آنها که با او می‌نشستند همه باهم برابر بودند و برتری برای اهل فضل و تقوی بود . اصحاب او متواضع بودند ، پیرمردان را احترام و توقیر کرده و باطفال و خردسالان رحمت و شفقت نشان میدادند و حاجتمندان را بر خود مقدم می‌داشتند و چون فقیری نزدیک می‌شد او را نزد خود نشانده و احاطه‌اش میکردند .

حسین گوید : پرسیدم که رفتار پیغمبر با همنشینان خود چگونه بود ؟

فرمود : چهره پیغمبر پیوسته شاد بود ، اخلاقی بسیار نرم داشت ، خشن و تند نبود . فریاد نمی‌زد و فحش نمیداد ، در مدح و سرزنش کسی مبالغه نمیکرد . ثناگوئی و عیب‌گوئی نمیکرد .

خود را همیشه از سه چیز دور میداشت : ۱ - مشاجره و مجادله . ۲ - پرحرفی و پرخوری ۳ - کاری که با او مربوط نبود و سه چیز را هم در رابطه با مردم ترك میکرد :
۱ - در مذمت و عیب کسی چیزی نمیگفت . ۲ - اسرار و عیوب کسی را جستجو نمیکرد . ۳ - با آنها سخن میگفت که از گفتش انتظار ثواب داشت .

و چون سخن میگفت اهل مجلس او سراپا گوش بودند و تا پایان گفتارش کمترین حرکتی از کسی مشاهده نمی‌شد و هرگاه که ساکت می‌شد اهل مجلس او سخن می‌گفتند و هرگز در نزد او درباره سخنی منازعه نمی‌کردند ، بلکه چنین بود که یکی سخن میگفت و دیگران گوش فرا میدادند تا او از گفتار فارغ شود . او با همنشینانش در تبسم و یا در اظهار تعجب هم‌آهنگ بود . گاهی سائلی غریب می‌آمد و با خشونت و تعرض با پیغمبر حرف می‌زد . حضرت

۱ - مقصود اینکه حضرتش اجازه نمیداد که در مجلس او کسی را غیبت کنند و با افراد حاضر با یکدیگر مشاجره و بهم اهانت کنند ، در صورتی که در دور جاهلیت این امور از خصوصیات اجتماع و مجلس مردم بت‌پرست بود .



برجفا و منطق تند و خشن سائل صبر میکرد و چون یارانش میخواستند متعرض آنمسکین شوند آنها را باز میداشت و میگفت چون حاجتمندی بشما رو کرد از او پذیرائی کنید و رسول خدا هیچگاه سخن کسی را قطع نمیکرد تا وقتی که خودگوینده قطع کند یا جداگردد و برود. حسین (ع) پرسید . سکوت او چگونه بود ؟

علی پاسخ داد : سکوت پیغمبر چهارنوع بود :

سکوت حلم - سکوت حذر - سکوت تقدیر - سکوت تفکر .

سکوت حلم در آنجا بود که در برابر جاهل و نادان بردباری میکرد و چیزی نمیگفت . سکوت حذر در آنجا که ازگفتن چیزی احتیاط میکرد و برای حفظ مصلحت لب فرو می بست . سکوت تقدیر در وقتی بود که بحرف کسی گوش میداد و یابتساوی بچهره اهل مجلس نظر می انداخت . و سکوت تفکرش چنین بود که درباره آنچه که فنا می پذیرد و یا باقی و پایدار است فکر می کرد . پیغمبر بین حلم و صبر جمع کرده بود. چیزی او را در امور شخصی خشمگین نمیکرد و او را از جا بر نمی انگیخت و در وجود او هشیاری و حذر در چهار مرحله جلوه داشت. آنچه را که بهتر بود انجام میداد تا دیگران اقتدا کنند و هر قبیحی را ترك میکرد تا دیگران نیز ترك کنند و تمام سعی خود را در هر چه که است را اصلاح کند بکار می برد و آنچه که خیر دنیا و آخرت را برای مردم جمع میکرد عمل می کرد .

«علی علیه السلام» در روایت دیگر میگوید :

دست رسول خدا بخشنده ترین دستها بود و در شجاعت و جرأت دلی قوی تر از هر کس داشت ، او راستگوترین مردم و در مقام عهد و وفادارترین خلق بود . نرمترین اخلاق را داشت و ارزنده ترین و کریمانه ترین معاشرتها را داشت ، هر کس برای اولین بار با او برمیخورد تحت تأثیر هیبت او قرار میگرفت و چون معاشرت میکرد باو عشق میورزید و مجذوب دوستی او میگرددید .

رسول خدا با همه نفوذی که بردلها و افکار مردم داشت زندگیش قرین تواضع بود و در این مرحله تصنع نمیکرد . با دوست و دشمن ، سرشناس و گمنام ، کوچک و بزرگ بی تکلف ملاقات و گفتگو میکرد. او چون بردگان در روی زمین می نشست و بدون تکبر همانند آنها غذا میخورد و میدانست که بنده است .

« امام صادق (ع) » فرمود : زنی بادیه نشین بر پیغمبر عبور کرد در وقتی که آنحضرت روی زمین نشسته و مشغول خوردن غذا بود ، تعجب کرد و گفت ای محمد - والله تو چون بندگان غذا میخوری . پیغمبر در جواب فرمود : وای بر تو چرا که نه بنده تر از من کیست ؟ زن



بادیه نشین گفت : لقمه‌ای نیز بمن بده . حضرت لقمه‌ای بدست او داد ، زن گفت : نه من دوست دارم آنرا که در دهان داری بمن بدهی . پیغمبر مطابق خواسته او عمل کرد و حضرت صادق گفت : آن زن را تا وقتی زنده بود رنجی نرسید .

بزرگترین مرحله تواضع پذیرش حق و عمل بانچه که حق است میباشد و «محمد(ص)» در سراسر عمر چنین بود .

فرزند او «ابراهیم» از دنیا رفت ، دل پیغمبر در مرگ او بسیار بسوخت . در وقت تشیع جنازه ابراهیم ، کسوفی روی داد و آفتاب گرفت . مردم گفتند مرگ فرزند پیغمبر درگرفتن خورشید مؤثر بود و این از عظمت محمد است ، این خبر انتشار یافت و بگوش رسول رسید ، دستور داد جنازه را بزمین گذاشتند و خود بر بلندی ایستاد و بانگ زد :

«ایها الناس آفتاب و ماه دو آیت از آیات خدا هستند و با سر او در حرکت اند و در مرگ احدی گرفته نمی شوند و اگر کسوف یا خسوف رخ داد ، نماز بگذارید و خدا را بخوانید .»
در طول تاریخ بوده اند مردمی که از حوادث طبیعی بنفع خود در راه گمراهی مردم و ابقاء آنها در جهل استفاده کرده اند ، لکن «محمد ص» عاشق حق و قهرمان صراحت و افاده حق و علم بود و محال بود فرد یا افرادی را در اشتباه و خطا به بیند و بگذرد و چیزی نگوید و آنها را در اشتباه جهل باقی گذارد .

مردی از عرب برای اولین بار حضرتش را ملاقات کرد و هیبت و عظمت او در آن مرد اثرگذازد ، بدنش لرزیدن گرفت ، پیغمبر با او خطاب کرد و بنرمی گفت : برخودت آسان بگیر . میدانی که من کیستم ، من پسر زنی هستم که او نیز چون دیگران غذا میخورد و قطعات گوشت را تناول میکرد . «محمد ص» شخصاً بازار میرفت و حوانج خود را خریداری میکرد و بزیر بغل گرفته بطرف خانه حمل میکرد . دعوت همه کس را می پذیرفت و بخانه هر کس که او را میخواند میرفت . فقیر بود ، بنده بود ، غریب بود یا معروف ، برای او فرق نداشت .